

Investigating the contexts and role of King Mahmud Sistani in the political developments of the late Safavid period

Abstract

The Qaljaian movements in Kandahar in the late Safavid era, which led to the death of several Safavid commanders, eventually led to the conquest of Isfahan. Simultaneously with these actions, King Mahmud Sistani, one of the kings of the Sistan region, was able to establish an independent government in the east of the country by conquering Mashhad and the cities of Khorasan and being crowned, declaring a kingdom and minting coins. These actions angered Shah Tahmasb II and sent the IRGC to this area. Finally, Shah Tahmasb ended the reign of King Mahmud by appearing in Mashhad and attracting the attention of Nader Gholi Afshar and the siege of Mashhad. The main purpose of this dissertation - which is based on the method of historical research based on two descriptive and critical features and also the use of mental inferences - is to examine the context and role of King Mahmud Sistani in the political events of the late Safavid era. The most important questions about King Mahmud is what were the reasons for the rise and fall of King Mahmud? What was the role of King Mahmud in the relative calm of the Afghan presence in eastern Iran? How is his presence in the political events of the late Safavid era evaluated? Analysis of the collected data showed that King Mahmud was able to gain control of Khorasan with the relative consent of the Afghans of Isfahan, but due to illegitimacy and early claims of the monarchy and some injustices, he could not open a strong foothold among the people. Security in Khorasan and individual capabilities, defeated by Jenud Shahi under the command of Tahmasb Gholi Khan Afshar.

Keywords: Safavid, Khorasan, Nader Gholi Afshar, Afghans, King Mahmud Sistani

بررسی زمینه‌ها و نقش ملک محمود سیستانی در تحولات سیاسی اواخر دوره صفویناصر چاری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴

محمد کریم یوسف جمالی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۳

سهیلا ترابی فارسانی^۳**چکیده**

تحركات قلیجائیان در قندهار در اواخر عصر صفوی که به کشته شدن چندین سردار صفوی انجامید سرانجام باعث تسخیر اصفهان شد. همزمان با این اقدامات ملک محمود سیستانی یکی از ملوک منطقه سیستان توانست با تسخیر مشهد، و شهرهای خراسان و تاجگذاری، اعلام پادشاهی و ضرب سکه، حکومت مستقلی در شرق کشور به وجود آورد. این اقدامات باعث خشم شاه طهماسب دوم و ارسال سپاه به این منطقه شد. سرانجام شاه طهماسب با حضور در مشهد و جلب نظر نادرقلی افشار و محاصره مشهد به حیات فرمانروایی ملک محمود پایان داد. هدف اصلی این رساله-که با استفاده از روش تحقیق تاریخی مبتنی بر دو ویژگی توصیفی و انتقادی و نیز بهره‌گیری از استنتاجات ذهنی است- بررسی زمینه‌ها و نقش ملک محمود سیستانی در حوادث سیاسی اواخر عصر صفوی است. مهمترین پرسشها درباره ملک محمود این است که زمینه‌های فراز و فرود ملک محمود چه بود؟ نقش ملک محمود در آرامش نسبی دوره حضور افغانه، در شرق ایران چگونه بود؟ حضور وی در حوادث سیاسی اواخر عصر صفوی چگونه ارزیابی می‌شود؟ تجزیه و تحلیل اطلاعات گردآوری شده نشان داد که ملک محمود توانست با جلب رضایت نسبی افغانه اصفهان بر خراسان تسلط یافته اما به دلیل عدم مشروعیت و نیز ادعای زود هنگام پادشاهی و برخی اجحافات نتوانست جای پای محکمی در بین مردم باز کند از این رو علی‌رغم ایجاد امنیت در خراسان و قابلیت‌های فردی، مغلوب جنود شاهی به فرماندهی طهماسب قلی خان افشار شد.

کلمات کلیدی: صفویه، خراسان، نادرقلی افشار، افغان‌ها، ملک محمود سیستانی

^۱گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

^۲گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. (نویسنده مسول)

^۳گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

حمله افغانه به اصفهان در آخرین سال های فرمانروایی صفویان به آشفتگی سیاسی در ایران منجر شد. مهمترین ویژگی ساختار سیاسی ایران در این عهد، سر بر آوردن مدعیان فرمانروایی در ولایات و ایالات بود. اما شرق ایران به دلیل همجواری با افغانان از حساسیت ویژه برخوردار بود. از جمله رویدادهای مهم در این دوره تسلط ملک محمود سیستانی بر خراسان بود. وی مدتی در اواخر دوره صفوی به صورت قهری حاکم تون بود. بنابراین با توجه به تجارب و قرارگیری در منطقه استراتژیک شرق ایران و به دلیل همجواری با افغانان و تاثیر از شورش آنها و نیز دوری از مرکزیت سیاسی، از شرایط موجود حداکثر استفاده را کرد. از این رو با تصرف شهرهای خراسان و یزد، ضمن تاجگذاری و ضرب سکه نقشه حکومت بر ایران را نیز مطرح کرد. اندیشه باستان محوری او با ادعای اعاده سلطنت کیانیان باستان همراه بود. اما این افکار در آن عصر مشروعیت لازم برای او را جلب نکرد. و توان نظامی کافی باعث شد تا ملک محمود نتواند بر دیگر شهرها دست پیدا کند. این اقدامات وی ناخواسته به مدعیان فرمانروایی به ویژه نادرقلی نشان داد که می توان در ساختار متزلزل سیاسی صفویه رسوخ کرد و تاج و تخت را تصاحب کرد. گرچه ابعاد ارتباطی او با محمود و اشرف افغان ناشناخته مانده است. زیرا در مدت پنج سال حکومت در مشهد و اصفهان این دو مدعی تقریباً معترض همدیگر نشدند. اما باید بگوییم که اگر افغانه و ملک محمود با قدرت نادر و شاه طهماسب حذف نمی شدند رویارویی آنها اجتناب ناپذیر می نمود. بنابراین او توانست با حضور نظامی پرنرنگ خویش در شرق ایران مانع تسلط افغانه را گرفته و در برقراری آرامش و نظم نسبی در خراسان و جلوگیری از بی نظمی های افغانها و بیدادگریهای مالی و جانی نقش اساسی ایفا کند. گرچه خود وی نیز از سخت کشی ها در برابر رقیبان میرا نبود. وجود رقیب تازه نفس و مقتدر و مدعی مثل نادرقلی افشار که در ابتدا جزء درباریان او بود او را درگیر یک جنگ خانگی کرد. بنابراین با ورود شاه طهماسب دوم به قصد حذف قدرت ملک محمود و پیوستن نادرقلی به او، قوایش سست شده و تسلیم و در نهایت به قتل رسید. برخی شورشهای شهرها نظیر قائنات به طرفداری از وی و نیز مکاتبات او با تاتارهای طرفدارش در مرو نشان داد که در این مدت توانسته بود دوستدارانی در مناطق دور از مرکز جذب کند. پیوستن بازماندگان ملک محمود به نادرشاه و ابقای آنها بر حکومت سیستان نشان داد که آنها هنوز دارای مشروعیت لازم برای حکومت محلی سیستان هستند.

اوضاع سیستان از اوایل عصر صفوی تا سلطنت شاه سلطان حسین صفوی

سیستان در دوره صفویه به عنوان بخشی از ایران توسط ملوک کیانی و یا عمال صفوی اداره می شد. (محمدی خرمک، ۱۳۹۲: ۲۶) در ابتدای عصر صفوی قدرت در دست اولاد ملک قطب الدین بوده است. (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۸) ملک محمود کیانی که خواهر زاده ابوسعید تیموری بود در ابتدای قرن شانزدهم/دهم توانست قدرت را در سیستان به دست بگیرد و در این بین چندین بار دیگر بازماندگان تیموری بر سیستان مسلط شده و در نهایت با ضعف تیموریان، ازبکان با کمک جمعی از سیستانیان موفق شدند تا ملک محمود را از سیستان اخراج نموده و سیستان تا ۹۱۶/۱۵۱۰ به عنوان یکی از جنوبی ترین ایالات محمدخان شیبانی قلمداد شود و ملک محمود مترصد فرصت جدیدی برای قدرت یابی شود. (دهمره، ۱۳۸۵: ۲۱۸)

اما در این زمان در غرب ایران اتفاقات جدیدی افتاد و آن تاسیس سلسله صفوی بود. ملک محمود با ظهور شاه اسماعیل در ۹۰۷/۱۵۰۲ پیشروی وی به سمت مرکز و شرق را رصد می کرد. با شنیدن عزیمت شاه اسماعیل به شرق به تقویت نیروهایش پرداخته و در ۹۱۶/۱۵۱۰ شاه منصور بخشی حاکم ازبک سیستان روبرو شده، نیروهایش را شکست داده و خودش را نیز به قتل رسانید. ملک محمود پس از سه روز از این جریان سیستان را به همراه پانصد تن به مقصد هرات و به قصد دیدار با شاه اسماعیل صفوی که عزم نبرد مرو با ازبکان را داشت ترک کرد. شاه اسماعیل از ملک محمود استقبال کرده و حکومت سیستان را برایش تایید کرد. (سیستانی، ۱۳۸۹: ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵)

پس از شاه اسماعیل و به دنبال حکومت طهماسب و در جریان نبردهای سرداران صفوی با عبید خان ازبک سپاهیان فراری صفوی به سیستان آمدند و مورد توجه و پذیرایی ملک محمود قرار گرفتند. (اسکندریک ۱۳۸۲ ج ۱/۵۷) (دهمرد، ۱۳۸۵: ۲۲۹)

در سالهای بعد و در جریان شورش سام میرزا برادر طهماسب و حاکم هرات (اسکندریک ۱۳۸۲ ج ۱/۶۲) که پس از حمله خود سرانه به قندهار و شکست متوجه سیستان شده بود میانه ملک محمود و شاه طهماسب تیره شد. زیرا در این زمان سام میرزا مورد استقبال ملک محمود قرار گرفته و موجبات نارضایتی طهماسب را فراهم آورد (سیستانی، ۱۳۸۹: ۱۵۷)

طهماسب برای نظارت بیشتر بر ملک محمود ضمن تایید حکومت وی، شخصی به نام احمد سلطان شاملو را به سیستان فرستاد و حکومت بخشی از مناطق سیستان را به نام این شخص نوشت. این اقدام موجبات رنجش ملک محمود را فراهم آورده و در حدود ۱۵۳۷-۱۵۳۶/۹۴۴-۹۴۳ به هند پناهنده شد. اما مدتی بعد در ۱۵۴۲/۹۴۹ به نزد طهماسب برگشت. (دهمرد، ۱۳۸۵: ۲۳۱) و در ۱۵۴۴/۹۵۱ فوت کرد. (غفاری، ۱۳۴۳: ۹۸)

از لحظه ترک سیستان توسط ملک محمود تا مدت چهل و دو سال بعد یعنی تقریباً تا پایان حکومت طهماسب اداره این ایالت در دست عاملان غیر سیستانی و کیانی، صفوی بود. (سیستانی، ۱۳۸۹: ۱۵۹)

به دنبال مرگ طهماسب و هرج و مرج ناشی از حکومت شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده در سیستان ملک محمود بن ملک حیدر با نیروهایش بر جعفر سلطان عامل صفوی حمله برده و در ۹۸۶/۱۵۷۸ بر سیستان مسلط شد. (سیستانی، ۱۳۸۹: ۲۰۲)

ملک محمود بن ملک حیدر در جریان اختلافات میرزایان صفوی مداخله نمود که به ضرر وی انجامید. یعنی پس از حمله رستم میرزا به مظفر حسین میرزا حاکم قندهار که داماد ملک محمود بن ملک حیدر حاکم سیستان بود. نیروهایی شامل سه هزار نفر را به کمک وی به قندهار فرستاد. (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲ ج ۱/۴۸۰)

با شروع پادشاهی شاه عباس صفوی، رستم میرزا در ۹۹۸/۱۵۹۰ به سیستان حمله کرد و ملک محمود بن ملک حیدر را به قتل رسانید. (تذکره خیرالبیان، ج ۱ به شماره ۲۱۰۹ برگ ۶-۷) (اسکندریک، ۱۳۸۲ ج ۱: ۴۸۴) و بدین ترتیب ملک جلال الدین جانشین پدر شد. (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۱۲۶)

در این زمان حملات گسترده ازبکان باعث پناهند شدن مظفرحسین میرزا حاکم قندهار به هند و واگذاری این منطقه به گورکانیان شد. (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۱۲۶) گسترش این حملات به سیستان و ضعف صفویان منجر به اعزام سفرای سیستان به بخارا گردید. شاه ازبک در اجازه بازگشت سفر تاخیر کرد و مدتی ازبکان بر بخش بزرگی از سیستان حکومت راندند. ملک جلال الدین که از پناهنده شدن به دربار هند هم کمکی دریافت نکرده بود. سرانجام در ۱۵۹۶/ ۱۰۰۵ برای استمداد از شاه عباس راهی اصفهان شد. اما شاه عباس کمک خاصی به وی نکرد و ملک جلال الدین با پناهنده شدن به حاکم گورکانی قندهار توانست اقوامش را از سیستان به قندهار منتقل کند. (سیستانی، ۱۳۸۹: ۳۵۸) اما با ورود مقتدرانه شاه عباس در ۱۵۹۷/ ۱۰۰۶ به خراسان، ملک جلال الدین نیز به این شاه پیوست. (اسکندریک ۱۳۸۲ ج ۱/ ۵۷۶) از طرفی شاه عباس، گنجعلی خان را برای بیرون راندن ازبکان به سیستان فرستاده بود و در واگذاری سیستان به ملک جلال الدین تعلل ورزید و وی را به مدت یکسال نزد خود نگه داشت. (سیستانی، ۱۳۸۹: ۴۰۶).

اقدامات قلجائیان در قندهار و نقش کیانیان سیستان در این منطقه

همانطور که آمد کیانیان سیستان در حوادث قندهار از ابتدای تاسیس سلسله صفوی به نوعی درگیر بودند. با شروع مسائلی که در این منطقه به وسیله قلجائیان رخ داد، حکام کیانی سیستان نقش گسترده ای ایفا نموده که در تحقیقات تاریخی کمتر به آن توجه شده است.

قندهار در ۱۴۴۲/ ۸۴۶ به تصرف ابو سعید پسر میرزا محمد پسر میرانشاه پسر امیر تیمور در آمد. در ۱۴۶۸/ ۸۷۳ میرزا سلطان مراد، و سال بعد امیر شیخ حسن تیمور و پس از آن، امیر برلاس از سرداران ابو سعید بر قندهار حکومت کردند. و سپس در ۱۴۷۱/ ۸۷۶ میرزا محمد عموی میرزا خلیل پسر جهانگیر پسر میرزا محمد سلطان پسر میرزا محمد جهانگیر پسر امیر تیمور بر قندهار دست یافت و سرانجام امیر ذوالنون حاکم قندهار شد. و او هم حکومت آن شهر را به پسرش شاه بیگ داد. (تقوی، ۱۳۷۸: ۹۴-۷ و ۱۴۰ و ۱۸۷ و ۱۹۷ و ۲۲۷)

در ۱۶۹۸/ ۱۱۱۰ شخصی به نام عبدالله خان از طرف شاه سلطان حسین حاکم قندهار شد. که تعدیات وی در این منطقه باعث شکایت اهالی و از جمله گروه قلجایی به اصفهان شد. این طایفه که چندی قبل در حمله دارا شکوه به قندهار از ایرانیان حمایت کرده بودند با بی مهری اصفهان مواجه شدند. از این رو به شاه عالم حاکم کابل و فرزند اورنگ زیب متمایل شدند که از چشم اصفهان دور نماند. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۷۴)

فرد دیگری به نام میر سمندر بلوچ در ۱۷۰۳/ ۱۱۱۵ به قندهار حمله کرده و با قتل و غارت، ایرانیان را در هم شکست. وقتی این اخبار به اصفهان رسید شاه سلطان حسین تصمیم گرفت تا گرگین خان را برای رفع پیش آمد قندهار به آن شهر اعزام کند. در واقع گرگین خان که از ۱۶۹۹/ ۱۱۰۱ منصب سپهسالار را از شاه گرفته بود ملقب به شهنواز خان شده بود و وی را روانه کرمان نمود. (متی، ۱۳۹۳: ۲۳۴)

در ۱۷۳/ ۱۱۱۵ گرگین خان جهت حضور در قندهار راه سیستان را در پیش گرفت یعنی «عازم دارالملک سیستان و دارالرفاه فراه شد، در کمال اطمینان از آذوقه و آب و استعداد قشون، از بیابان گرگ عبور، و وارد سیستان و چند روزی به جهت انجام مواصلت سببی - با عالیجاه جعفرخان سیستانی در سیستان توقف فرموده، بعد از فراغ از امر مزبوره روانه فراه...» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۵۱) بدین ترتیب ملک جعفرخان عموی ملک محمود سیستانی با تجویز

دختر خود به گرگین خان وارد دستگاه گرگین خان شده و همانطور که خواهد آمد تا پایان عمر پر فراز و نشیب خود با مسائل قندهار درگیر می شود.

ظاهرا در این زمان ملک جعفرخان حاکم سیستان بوده است. زیرا دو سال بعد از این حکمی از طرف شاه برای برادرش ملک فتحعلی خان پدر ملک محمود می رسد که بر اساس آن حاکم سیستان شناخته می شود و موظف به همکاری با گرگین خان می گردد:

متن فرمان شاه سلطان حسین به ملک فتحعلی خان حاکم سیستان

«حکم جهانمطاع شد-آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت دستگاه زین الایه و الشوکه فتحعلیخان حاکم سیستان به شفقت بی غایت شاهانه سرافراز گشته بداند که در این وقت بنا بر توجه خاطر اشرف درباره آن ایالت و شوکت پناه خلاع فاخره به او عنایت و مرحمت و ار سال فرمودیم به توجهات پادشاهانه مستمال و امیدوار با شد مقرر آنکه سایر خلاع مزبور را به انعام ایشیک و کیل عالیجاه سپهسالار مقرر دانسته رسانند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر جمادی الثانیه ۱۱۱۷» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳ ج ۳/ ۱۰۰۴)

بدین ترتیب ملک جعفرخان در معیت گرگین خان در قندها مشغول انجام وظیفه شده و ملک فتحعلی در سیستان به امر شاه مشغول امور ولایت شد.

اما در قندهار شخص نیرومندی به نام میرویس قلجایی یا هوتکی بود که مدتها با حفاظت از کاروانهای تجاری بین هند و ایران خدمت کرده بود و سمت کلانتر شهر را داشت. (متی، ۱۳۹۳: ۲۳۴) میرزا قاسم اناری از منصوبان گرگین خان امر راهداری را که در اختیار میر ویس قلجایی بود از طریق گرگین خان به شاه عالم افغان پدر خانم خودش داد. میر ویس تلاش کرد که با اهدای مبالغ کلی این امر را باز گرداند که موفق نشد. (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۶۲)

میرویس که علاوه بر شغل از دست رفته خطر جان هم داشت در ۱۱۱۸/۱۷۰۶ که شاه سلطان حسین عزم مشهد را کرده بود. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۶) در سمنان به اردوی شاه رسید. و توانست از حد سمنان تا بسطام در رکاب شاه سلطان حسین باشد. در بسطام با واسطه حکیم باشی به حضور شاه رسیده و مخلع گردید. (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۶۳)

میرویس سپس به اصفهان رفته و جواز زیارت مکه را از شاه گرفت و در آنجا توانست فتاوی از علما در خصوص حرب و جهاد با گرجیان و دست نشانندگان صفوی بگیرد. (دنبلی، ۱۳۶۹: ۵۴). آنگاه وی پس از توقف در اصفهان و جلب توجه سلطان حسین مخلع گشته (دوسرسو، ۱۳۹۱: ۹۴) و در ژانویه ۱۷۰۹/ ذی القعدة سال ۱۱۲۰ وارد قندهار شده و ضمن پرداخت رشوه به درباریان در نزد گرگین خان خود را «مردی سلیم نفس و از معاصی و مناهی نادم و تائب» نشان داد. این اعمال باعث شد که تا گرگین خان به طور مکرر از وی معذرت خواهی ایام گذشته را داشته باد. (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۶۶)

در این زمان تنها خطری که گرگین خان را تهدید می کرد افاعه شورابکی بود. از این رو در ۱۷۱۰/ ۱۱۲۱ تصمیم گرفت تا ملک جعفر خان سیستانی و برادرزاده اش علیخان را به مقابله آنها اعزام بدارد. این دو سردار با شش

هزار نیرو به جهت تنبیه به آن سو در حرکت شدند. گرگین خان برای تجهیز بیشتر دستور داد تا دیگر نیروها نیز از زمین داور و سرحد گرشک و ... به این گروه بپیوندند. این ماموریت موفقیت آمیز بود و ملک جعفر خان به اتفاق علی خان توانست که پس از حمله جماعتی از آن گروه را قتل و اسیر کند. آنها این اسرا را به نزد گرگین خان آوردند. با ورود این اسرا میرویس که محرک اصلی شان در شورش بود دست به کار شده و خود را به نزد گرگین خان رسانیده و ادعا کرد که این جماعتی را که جعفرخان و علی خان آورده اند «با من نسبت خویشی دارند- و بی تقصیر اسیر و عبیر شده اند» وی در ادامه دست به دامان رشوه شده و موفق شد تا اسرا را آزاد کند. (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۷۳ و ۳۷۱ و ۳۷۴)

میرویس برای حذف گرگین خان مترصد فرصت شد از این رو وقتی اکثر سپاهیان گرجی گرگین خان را ترک کرده بودند و با برادرزاده وی عازم ماموریت بودند. میرویس از فرصت استفاده کرده و در دهکده ای به نام ده شیخ به او حمله برده و او و سپاهیان را به قتل رسانیدند. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۷۷)

اما ملک جعفر خان کیانی وقتی از عملکرد فلجانیان آگاه شد به اتفاق علی قلی خان برادرزاده ملک جعفر خان تصمیم به مقابله با گروه میرویس را گرفتند از این رو حمله را آغاز کردند اما چون در نبرد موفق نشدند. «بقیه السیف سپاه قزلباش، در رکاب خوانین مخالفت معاش، عزیمت مکان و موطن خود نموده، هر یک به جانب ولایت خود رفته» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۸۵ و ۳۸۲) در این کتاب (صحیفه الارشاد) دیگر ذکری از سرنوشت ملک جعفرخان نمی شود. اما بر اساس اسناد موجود در این سال که احتمالاً فوت ملک فتحعلی خان برادر ملک جعفرخان بود. ملک جعفر خان از طرف شاه به عنوان حاکم سیستان بدین شرح حکم گرفت.

«آنکه پیوسته منظور نظر عدالت گستر و قرارداد خاطر معدلت پرور آنست که بندگان این آستان عرش توامان و غلامان این عتبه آسمان سان روز به روز مورد مراحم بیش از پیش شاهنشاهی و آن آفات را مظهر الطاف نامتناهی فرمائیم، مصداق این سیاق صداقت ساق حال نیکومآل ایالت و شوکت پناه حشمت دستگاه کمال اللایاله والشوکه ملک جعفرخان برادر مرحوم ملک فتحعلی خان حاکم سابق سیستان است. لهادا شمه ای از شفقت شاهانه و شرمه ای از مرحمت پادشاهانه شامل حال ایالت و شوکت پناه مشارالیه فرموده از ابتدا ده ماهه اودئیل ایالت پناه مشارالیه را به رتبه ایالت الکای مزبور سرفراز و آنچه به هر جهت در ازای ایالت آنجا در وجه حاکم سابق آنجا مقرر بود به دستورالعمل در وجه ایالت و شوکت پناه مشارالیه عنایت فرمودیم که چنانچه باید و شایده امر مذکور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه ای فوت و فرو گذاشت ننماید و در نظم و نسق الکای مزبور و آراستگی سپاه ظفر پناه و تنبیه و تادیب دزد و قطاع طریق و اجامره و اوباش و دفع و رفع معاندین مساعی جمیله به منصفه ظهور رساند و با رعایا بر وجه احسن سلوک نموده دعای خیر جهت ذات اقدس اعلی حاصل نماید. غازیان و کدخدایان و جمهور سکنه و متوطنین الکای مزبور مشارالیه را حاکم بالاستقلال خود دانسته اطاعت و انقیاد او را واجب دانسته و در عهده شناسند. مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه تغیر و تبدیل مصون و محروس شناسند و... لازم مسوده نمایند. شهر ربیع الاول ۱۱۲۱ (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳ ج ۳/ ۱۰۰۷) و با توجه به اینکه کشته شدن گرگین خان در اوت ۱۷۰۹/جمادی الثانی ۱۱۲۱ بود (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۷۹) از این رو باید این حکم قبل از اقدامات بعدی ملک جعفرخان باشد.

ملک جعفرخان در مدت حضور در قندهار از ابتدا تا پس از کشته شدن گرگین خان که داماد وی بود نهایت همکاری را داشت. اما وفاداری به دولت صفوی را نیز همچنان حفظ کرد. که این ادعا از مندرجات یکی از منابع بدست می آید بدین نحو که گرگین خان در یکی از جلسات وقتی با خاصان خود خلوت کرده بود در اینجا ادعاهایی می کند که آثار شورش و عدم تمکین از حکومت صفوی نیز در آن آشکار میگردد که با واکنش ملک جعفر خان کیانی روبرو میگردد. «در همان مجمع، عالی جاه جعفرخان سیستانی که چون بنای موصلت با بندگان سپهسالار گذاشته بودند- مذکور می ساخت:

«همه بندگانیم و خسروپرست من و گیو و گودرز و هر که هست»

و به مضمون آنکه شاعری گفته:

با ولی نعمت ار برون برون آئی گر سپهری که سرنگون آئی» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۷۷)

از این نکته بر می آید که ملک جعفرخان سخت به حکومت صفوی پایبند بود که توانست پاسخی قاطعی به فرمانده و داماد خود بدهد.

اما از آن طرف وقتی خبر مرگ گرگین خان به اصفهان رسید. شاه سلطان حسین ابتدا نماینده ای به قندهار اعزام داشت که توسط میرویس دستگیر و زندانی شد. از این رو کیخسرو برادرزاده گرگین خان که داروغه پیشین اصفهان بود را به سوی افغانها اعزام داشت. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۶)

این سردار جدید برای تجهیز سپاه به زحمت افتاد. زیرا بیش از ۷۰۰۰ تومان ناچیز برای ۳۰۰۰ سرباز موجود در اختیارش نگذاشتند. وزیر اعظم که رقیب وی بود مانع از آن شد که از خزانه او را تامین کنند. از این رو ترتیبی دادند که مقداری از وجوه اختصاص یافته به او حیف و میل شود. و مابقی پول نیز دیر به دستش برسد. (متی، ۱۳۹۳: ۲۳۵)

کیخسرو گرچه در ظاهر تابع دین اسلام بود اما قصد داشت دوباره به مسیحیت بازگشته وی در راه قندهار علامت صلیب را بر پرچم خود نصب کرده بود و چند راهب مسیحی نیز با او در این لشکرکشی شرکت داشتند. (دوسرسو، ۱۳۹۱: ۱۰۳)

کیخسرو در هرات موفق شد عبدالله خان ابدالی سدوزایی را با خود همراه کرده و توانست در نوامبر ۱۷۱۰ /رمضان ۱۱۲۲ وارد فراه شود. وی در ابتدا به گونه ای با میرویس ارتباط برقرار کرده و قرارداد صلح را مطرح کرد. اما سرانجام این صلح برهم خورد. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۷۸ و ۷۹) بنابراین در ۷ سپتامبر ۱۷۱۰ چهارشنبه سیزدهم رجب ۱۱۲۲ در ارغنداب نظم لشکر توسط کیخسرو تعیین شد. در اینجا سربازان و خوانین سیستانی در رکاب علی خان برادر کیخسرو در میسره سپاه حضور و منصور خان بیگلربیگی خراسان در میمنه نظم یافتند. در این بین خبر رسید که میرویس با سپاهش به عزم مبارزه با آنها نزدیک میشود. به محض تلاقی دو سپاه نیروهای میرویس شکست خورده و به قلعه پناهنده شدند. این محاصره چهار ماه طول کشید و در ماههای بعد به حرمت ماههای حرام جز تلاقی های کوچک جنگی صورت نگرفت. میرویس تقاضای بخشش کرده و قول داد در

صورت تفویض ایالت قندهار به وی هر ساله مبالغ معهود را روانه خزانه کند. کیخسرو جز به دستگیری و سوزاندن میرویس و اولاد او پاسخی دیگر نداد. (کرمانی، ۱۳۸۴: ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۵ و ۴۰۶).

در این بین میرویس ناامید توانست از بلوچهای جنوب قندهار کمک بگیرد. آنها بر اساس توصیه میرویس آذوقه اطراف شهر را از بین برده و در اردوی کیخسرو بیماری اسهال شایع شد. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۷۹)

بالاخره جنگ شروع شد و نیروهای بلوچ و افغان توانستند خسروخان و یارانش را وادار به شکست کرده و جانشان را در فرار بگیرند. (متی، ۱۳۹۳: ۲۳۵) از این رو می بینیم که دومین سردار مطرح صفوی نیز در این بین جان خود را از دست می دهد.

زین رو گرچه به هر دلیل از ملک جعفرخان دوباره نامی به میان نمی آید اما حضور سربازان و خوانین سیستانی نشانه گرایش مردم این منطقه جهت سرکوب قلجائیان قندهار است.

۴-حمله محمود افغان به کرمان و واکنش کیانیان سیستان به این حمله

به دنبال ناتوانی صفویان در فرونشاندن نا آرامی های قندهار، میرویس پنج سال دیگر بر قندهار مسلط بود و به دنبال مرگش در ۱۱۲۷/۱۷۱۵ برادر صلح دوست وی، عبدالعزیز به جای وی به این سمت انتخاب شد او که سعی داشت به نوعی از در صلح با صفویان درآید در ۱۱۲۸/۱۷۱۶ به وسیله محمود برادرزاده اش از میان برداشته شد. (سیوری، ۱۳۷۴: ۲۴۴). این مسائل باعث شد تا شاه حسین واکنش نشان داده و برای جمع آوری نیرو به قزوین برود. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۳) اما در این بین اسدالله خان ابدالی که او و پدرش عبدالله خان چندی پیش قدرت را درهرات بدست آورده بودند. و فراه هم متصرفی شان بود برای سیطره بیشتر قصد قندهار را کردند که با واکنش محمود قلجایی روبرو شدند و این توسعه طلبی ها باعث شد تا دو گروه قلجایی و ابدالی در دلارام با هم روبرو شده و اسدالله خان شکست خورده و مقتول شد. (شیخ الاسلام بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۰۸) محمود این اقدام را به طرفداری از شاه سلطان حسین وانمود کرده و از طرف شاه ایران مورد توجه قرار گرفته و ملقب به حسین قلی خان شد. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۸۸ و ۸۹). اما حمله بعدی وی به کرمان نشانگر بی مقدار بودن این تایید دوطرفه بود.

۱- نام خاندانی و لقب ملوک سیستان و ملک محمود سیستانی

۵-۱-نسب

یکی از مهمترین مباحثی که در زمان ملک محمود و بعد ها توسط مورخین درباره وی مطرح گردید بحث صحت و سقم ادعای انتساب وی و خاندانش به صفاریان و از آن طریق به کیانیان اسطوره ای یا باستانی ایران است. مورخین هم عصر ملک محمود نیز این ادعا را تنها به خود ملک محمود ارجاع می دهند و می آورند که «ملک محمودخان نسب خود را منتهی به کیخسروبن سیاوش میگردانید و خود را از زمره اولاد کیان دانسته دعوی ملک نمود» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۸۶). نظیر این عبارت در جایی دیگر هم تکرار می شود: «نسب بسلاطین صفاریه مییوندد» (حزین لاهیجی، ۱۳۳۱: ۱۶۲)

اما ملک محمود این مساله را به طور جدی باور داشته و در مراسلات و سخنرانی های خود نیز مدعی آن بود. به طوریکه در ابتدای کار و وقتی به درخواست اهل مشهد و باباقدرتی قرار بود اموران بلاد را در دست بگیرد در نامه به وی کاملاً به این موضوع اشاره دارد: «هفت اقلیم و تمامی ربع مسکون روی زمین را بر سراعبارو سر بزرگی اجداد اینجانب که کنایت از کعباد و کیخسرو و جمشید است گذاشته ...» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲)

تعلق نام خاندانی کیانی

اما مفهوم دیگری که در این میانه باید مورد توجه قرار گیرد نام خانوادگی «کیانی» است که ملک محمود در این دوره به آن خوانده می شد. (تاجدار نافر جام، ۱۳۹۳: ۱۹)

از این رو گرچه اعتقاد ارتباط نژادی بین حاکمان سیستان و کیانیان باستان در ذهن مردم و دربار وجود داشت اما شروع اختصاص این لقب به عنوان پسوند رایج از دوره صفویه به بعد شکل می گیرد. چنانکه در این دوره بدیع الزمان میرزا حاکم صفوی سیستان که به شعرا اهمیت می داد و دربار او محل حشر و نشر شاعران گشته بود به ملک محمد و ملک محمودی برادران ملک شاه حسین یعنی نوه حاکم قبلی و پسر عموی حاکم بعدی سیستان (جد ملک محمود) که نویسنده احیاء الملوک است لقب «کیانی» داد. که در این بین تخلص ملک محمودی جذبی و تخلص ملک محمد «کیانی» بود. (سیستانی: ۱۳۸۹، ۱۶۵).

اما این اندیشه در دوره صفویه به سرعت رایج گشت به طوری که ولی قلی خان شاملو یعنی مولف قصص الخاقانی وقتی شاهد یکی از کارهای ملک نصرت جد ملک محمود بود، در سروده ای که صحنه آن نبرد را توصیف کرده از او به عنوان «کیانی نسب» یاد می کند:

«در آن روز فرمانده نیمروز که مثلش نیامد به زابل هنوز

کیانی نسب، خان دارا سیر خداوند شمشیر فتح و ظفر» (شاملو، ولی قلی خان، ۱۳۷۰ ج ۱/۴۷۳)

اما نباید فراموش کنیم که سیستان سرزمین پهلوانان اسطوره ای است. و این امر را حافظه و تاریخ مردم سیستان تا عصر حاضر در خود نگه داشته است. یک سیاح اروپایی در اوایل قرن بیستم ایجاد ارتباط نقاط مختلف سیستان با خاندان رستم را مورد توجه قرار داده است:

«تقریباً در تمام ولایت سیستان، هر رودخانه یا عارضه قابل توجه فیزیکی به نحوی به روایات اساطیری روزهای قهرمانی گذشته مربوط میگردد. از جمله این موارد میتوان به قلاع سام و زال، کانال گر شاسب، دک تیر (مربوط به تیررستم)، چخان سوسور (مربوط به ازدواج دختر رستم)، آخوراسب رستم در قرنین، بندرستم در رودبار، قصر و آتشکده رستم در کرکویه (به نقل از قزوینی) و غیره اشاره نمود. دکتر بیلو که همراه میسیون ژنرال پولاک در سیستان بود، شنید که ویرانه های بین رودبار و چهاربرجک به روایات مربوط به کیخسرو و کعباد ارتباط دارند» (احمدی، ۱۳۷۸:

۳۲۱)

لقب «ملک»

یکی دیگر از القاب ملک محمود سیستانی همان پیدشوند «ملک» است که وی را به «ملک محمود سیستانی» شهرت داده است. این لقب هم مانند شجره و نام خاندانی آنانی فرایندی چند صدساله را طی کرده است.

مؤلف احیاء الملوک مدعی شده که سلطان سنجر اولین بار لقب «ملک» را به حاکم سیستان یعنی تاج الدین ابوالفضل نصر داد. (سیستانی، ۱۳۸۹: ۷۵) اما باید گفت که این لقب سالها قبل از سلطان سنجر برای نامیدن حاکم سیستان مورد توجه بوده است و حدود هشتصد سال قبل از حضور ملک محمود در سیستان به کار می‌رفته است. و احتمالاً اولین باری که از حاکم سیستان عنوان «ملک نیمروز» یاد می‌شود. درقصیده میمیه رودکی باشد که دروصف ابوجعفر احمد (۳۵۲/۹۶۳) سروده است.

«آن ملک نیمروز و خسرو پیروز دولت او یوز و دشمن آهوه نالان» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۷۶)

جبللی شاعر ایرانی قرن ششم/دوازدهم که از مادحان حاکم سیستان است از لقب «ملک» برای اشاره به تاج الدین ابوالفضل نصر حاکم سیستان استفاده می‌کند:

«ملک نیمروز تاج الدین آن فلک همّت ملک مخبر» (جبللی، ۱۳۷۸: ۱۳۵)

«ملک بوالفضل نصر بن خلف فرزانه تاج الدین که بر باید همی تاج از سر شاهان شیر اوژن» (جبللی، ۱۳۷۸: ۳۱۲)

اوضاع خراسان در آستانه حضور ملک محمود در تون و طیس

در آستانه حمله محمود قلجایی به اصفهان، خراسان اوضاع متشنجی داشت و دلیل آن هم تحرکات ابدالیان در این ناحیه به مرکزیت هرات بود. علاوه بر ابدالیان گروهی از ازبکها به سرپرستی شیرخان غازی نیز در این دوره شهرهای خراسان تا سبزوار و نیشابور را عرصه تاخت و تاز خود می‌کردند. شاه سلطان حسین با اعزام فرماندهان مختلف سعی در کنترل اوضاع داشت اما این سرداران یکی پس از دیگری شکست خورده و یا کشته می‌شدند. از این رو نه تنها این اقدامات باعث آرامش در منطقه نگردید بلکه خطر حمله این گروهها را بیشتر کرد.

شیرخان غازی

شیرخان غازی والی خیره از ۱۱۲۷/۱۷۱۵ بود. (لین پل، ۱۳۶۳: ۲۵۰) جد وی ابوالغازی خان مقارن با شاه عباس ثانی سلطنت خوارزم را بر عهده داشت. این حکام در عهد صفوی در صورت بروز جنگ با سلاطین ماوراء النهر و قبول شکست به دربار صفوی پناهنده شده و در خواست کمک می‌کردند. (مرعشی، ۱۳۶۲: ۲۳)

در عهد سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، شیرخان در ۱۱۲۸/۱۷۱۶ با چهل هزار نیرو به سمت خراسان حرکت می‌کند که از این تعداد بیست هزار تن آنها زن بودند که در لباس مرد ملازم گردیده بودند. آنها به شهر مشهد حمله برده که با هوشیاری شهروندان مشهدی و پناه بردن به حصار شهر کار به محاصره این شهر ادامه پیدا کرد. بدین ترتیب به مدت هفت شبانه روز با خروج رزم آوران به خارج حصار و نبرد با مهاجمان نبردهایی صورت می‌گرفت. منصورخان حاکم هرات با نیروی اندک پنجاه نفری به قصد شکست حصر در شب هفتم محاصره خود

را به مشهد رسانید. این نیروها با کمک میرزا محمدعلی متولی روضه امام رضاع) و بسیج مردمی موفق شد تا ازبکان را از مشهد دور کند. (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۰۳)

ابدالیان

ابدالیان گروهی از افغانه هستند که جماعتی از آنها مدتی در ملتان روزگار می گذراندند. (هزاره، ۱۳۳۱ ج ۹/۱) این گروه در ابتدای عصر صفوی در قندهار زندگی می کردند اما در دوره شاه عباس اول به علت فشاری که از جانب قلعجایی ها بر آنها وارد شد مجبور شدند تا به ولایت هرات کوچ کنند. این پادشاه شخصی از تیره پوپلزی به نام «سدو» را لقب میر افغانه داد. و بعدها به جهت همکاری در فتح قندهار از جهانگیر گورکانی لقب سلطان گرفت. عبدالله خان ابدالی نسل پنجم سدو خان ابدالی (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۸۶) در زمان سلطنت شاه سلطان حسین از ملتان عازم هرات شده و در لشکر کشی کیخسرو خان گرجی علیه قلعجائیان به آنها پیوست. (سیستانی، ۲۰۰۵: ۱۶۴)

در همین دوره وقتی عبدالله ابدالی و پسرش اسدالله از شورش قبیله قلعجایی مشاهده کردند تصمیم گرفتند تا آنها نیز چنین شیوه ای را برگزینند. عباسقلی خان حاکم هرات از نیت آنها آگاه شده و هر دو را به زندان انداخت. به دنبال شورش پادگان هرات این دو از زندان گریخته و عباسقلی خان نیز دستگیر و به اصفهان فرستاده شد. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۸۷) جعفرخان استاجلو برای مقابله با آنان وارد هرات شد اما پدر و پسر ابدالی نیروهای او را در هم شکسته و از بین بردند. منصور خان سردار بعدی صفوی نیز به سرنوشت سلفش روبرو شد. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۸)

آخرین انتصابات در خراسان

به دنبال کشته شدن کشته شدن سرداران صفوی در خراسان در مقابله با ابدالیان دربار صفوی تصمیم گرفت تا فرماندهی جدید به این مرکز اعزام دارد. رستم محمد خان سعدلو به عنوان بیگلربیگی مشهد مقدس انتخاب شد و در رمضان ۱۱۳۱/ژولای ۱۷۱۹ وارد نیشابور و در دوازدهم همین ماه هم به مشهد رسید. (شیخ الا)

ملک محمود سیستانی در دوره رستم محمد خان در طبس ساکن بود و وی در این مدت توانست ملک سیستانی را در دفع غارتگران بلوچ با ارسال توپهایی از مشهد یاری رساند. (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۲۵)

گزارشهایی از دیگر توجهات رستم محمد خان در مقابله با ناامنی های این دوره ثبت شده است. آورده اند که جماعتی از بلوچ در هفدهم رمضان ۱۱۳۱/سوم اوت ۱۷۱۹ با آمار حدود ششصد نفر شتر سوار در دو فرسخی نیشابور وارد و پس از عبور از قریه محمدآباد وارد «سلطان میدان و محال مارو سک شده، آن توابع را تا محال قصبه جوین تاخت» نمودند. رستم محمدخان خان سعدلو بیگلربیگی وقتی آگاه شد دستور داد تا جمعی به سرکردگی یحیی خان حاکم سرخس به مدد قشون بیات حاکم، سبزووار و حاکم تربت حیدریه در توابع تون با آنها درگیر شده و مراجعت کنند. (شیخ بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۱۰) همچنین در این زمان اخباری در دست است که وی به کرمان اعلام کرده بود که محمد زمان خان ابدالی را شکست داده است. (فلور، ۱۳۶۵: ۴۲) متأسفانه در این زمان دستور داده شد تا رستم محمدخان را از مشهد حذف و اسماعیل قلی خان نامی جانشین او شده و مقام سپهسالاری مشهد دهند. (شیخ الاسلام بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱)

ملک محمود سیستانی فرزند ملک فتحعلی حاکم قبلی سیستان به دنبال انتصاب پسرعمویش ملک اسدالله به عنوان حاکم سیستان از سوی شاه راهی تون و طبس شد. (تیت، ۱۳۶۴: ۱۵۲)

ملک محمود در حالی روانه تون شد که این منطقه در ده های اخیر از غارت راهزنان بلوچ و افغان رنج می برد. در ۱۱۰۸ قمری بر اساس یک گزارش فریدون سلطان حاکم این شهر از جانب شاه سلطان حسین به اتفاق کلبعلی خان حاکم نه و بندان موفق شدند گروهی از غارتیان بلوچ را که از یزد مراجعت می کردند تعیب نمایند. بلوچان در پناه شتران مقاومت کرده و فریدون سلطان در اصابت گلوله مضروب و از تعقیب بازمانده راه گریز پیش گرفت اما کلبعلی خان توانست غارتیان را بر فرار مجبور کرده و اموال مسروقه پس بگیرد. (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۰۶)

تاریخ دقیق شروع حکومت ملک محمود بر طبس و تون مشخص نیست. به روایت طهرانی ملک محمود در حینی که رستم محمد خان سعدلو به عنوان بیگلربیگی در مشهد انجام وظیفه می کرد در تون به سر می برد. و مورد تایید وی بود. و این می تواند مطابق با حضور دوم ملک محمود در تون بود زیرا در دفعه نخست وی از طرف شاه عزل شده و مجدد با قوه قهریه تون را تصرف می کند. (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۱۹) و از آنجایی که رستم محمدخان سعدلو از رمضان ۱۱۳۱/سپتامبر ۱۷۱۹ این سمت را عهده دار شد (شیخ الاسلام بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۱۰) و نیز گزارشاتی از وی در محرم ۱۱۳۲/نوامبر ۱۷۱۹ به کرمان می رسد (فلور، ۱۳۶۵: ۴۲) و همانطور که آمد اسماعیل قلی خان در ۱۱۳۳ به عنوان بیگلربیگی مشهد تعیین می شود. می توان پذیرفت که ملک محمود حداقل قبل از ۱۷۱۹/۱۱۳۲ در این منطقه حضور داشته است.

واکنش ملک محمود به حضور قلیجانیان در تصرف اصفهان

اما پیروزی ملک محمود بر فرستادگان سپهسالار از مشهد مقارن حضور افغانه در اطراف کرمان و سپس اصفهان بود. ملک محمود نیز به این ماجرا بی تفاوت نمانده و علیرغم همه نقارهایی که بین او شاه سلطان حسین بود در صدد واکنش بر آمد. (صبوری، ۱۳۸۶: ۲۰۳)

محمود افغان در اواخر ۱۱۳۳/۱۷۲۱ از قندهار به سمت کرمان در حرکت شد. وی در واقع لشکرکشی دوم خود را آغاز نمود. عده قوای وی در این زمان هجده هزار برآورد می شود. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۱۱۵)

عبور دوباره وی نیز از سیستان بود. اما در این جا ذکری از حاکم این ایالت نمی شود. ملک اسدالله خان بن ملک جعفر پسرعموی ملک محمود حاکم قبلی سیستان در این لحظه در اردوگاه محمود به سر می برد. ملک اسدالله در جریان حمله اول محمود به کرمان در ۱۱۳۱/۱۷۱۹ از سرداران قلیجایی بود و در آن شهر خشونت زیادی به خرج داد که پس از این دیگر نامش تکرار نمی شود. اندیشه احتمال حضور ملک اسدالله از تقریری است که کرمانی در مورد افغانه ای ذکر می کند که در حوادث سالهای پس از ۱۱۳۵/۱۷۲۲ در تردد بین قندهار و اصفهان سیستان را گذرگاه امن خود می دانستند: «دیگر روز، هیچ جا، به ایشان خطری نرسید، وارد سیستان، و چون اسدالله خان سیستانی ولد جعفرخان در نزد محمود بود- به آنان کمال احترام نموده، بلد و بدرقه همراه، و روانه قندار شدند.» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۴۶۱)

محمود قلجایی در اکتبر ۱۷۲۱/مهرم ۱۱۳۴ اوقتی به کرمان رسید (متی، ۱۳۶۴: ۲۴۰) با مقاومت رستم محمد خان سعدلو حاکم پیشین مشهد روبرو شد. رستم محمد خان به خوبی ترفندهای محمود قلجایی را خنثی کرد به طوری که تعداد زیادی از آنها را در یک راهرو به قتل رسانید. (فلور، ۱۳۶۵: ۸۰)

ملک محمود و یزد

یزد از جمله شهرهایی بود که در حمله محمود به اصفهان مورد توجه افغانه قرار گرفت. آنها پس از کرمان در ۱۱۳۴/۱۷۲۲ به یزد آمدند اما با دروازه بسته و مخالفت اهالی روبرو شدند که تلفاتی نیز برای افغانه به دنبال داشت. (لاکهارت، ۱۳۹۳: ۱۱۶) لذا با این وصف و دیگر آنکه چون در یزد آذوقه کمیاب بود عزم اصفهان کردند. (جعفریان، ۱۳۹۱ ج ۳/ ۱۲۸۶)

چندی بعد ملک محمود سیستانی به یزد وارد شده و مکاتباتی بین او و شاه در خصوص حمله به محمود قلجایی آغاز می گردد. (صبری، ۱۳۸۶: ۲۰۳) اما وی مورد مخالفت «اوباش» آنجا قرار گرفت. و ملک محمود به مقابله دست می زند. حاکم یزد که مقاومت را بی فایده می داند جان به در برده و حکومت شهر برای ملک رها می کند. اما به دلیل «تعصب قدیم که عراقیان را با خراسانیان موروثی» بود. اعتنایی به شان ملک نمی شد و وی مجبور گشت تا از راه قتل عام و نیز «هتک حرمت و رسوایی» ساکنان آنجا را مطیع سازد. اما پس از سقوط اصفهان و موقعی که ملک تصمیم به بازگشت به خراسان می گیرد شخصی به نام میرزا عنایت بیک بافتی را به جای خود بر حکومت یزد می گمارد. ملک محمود در این شهر اقدام به ضرب سکه به نام خود نیز می نماید:

«سکه زد در جهان به رغم حسود و ارث ملک خسروی محمود»

اما دستور داد تا این سکه همچنان در خزانه باشد و از رواج آن جلوگیری به عمل آورد. (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۴۶)

اخبار تاراج یزدیان توسط ملک محمود در منابع آن دوره نیز گاهی تایید و گاهی نیز رد می شد. (فلور، ۱۳۶۵: ۱۶۲ و ۱۶۷)

فرمان ملک محمود به ملک اسحاق در حمله به سبزوار

از جمله شهرهای که در آستانه حضور ملک محمود در خراسان مورد تاخت و تاز عوامل وی قرار گرفت شهر سبزوار بود. این شهر در ۱۱۳۰م/۱۷۱۸مورد تاخت و تاز عوامل شیرخان غازی قرار گرفته بود. چندی بعد با ورود صفی قلی خان ترکستان اوغلی شخصی به اسم مسعودخان را به حکومت آنجا می گمارد که اونیز مدتی بعد در جریان حمله هرات به دست نیروهای زمان خان ابدالی کشته می شود (شیخ الاسلام بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۰۸)

حکایت تصرف و تاراج سبزوار بوسیله عمال ملک در هنگامه ظهور افغان در اصفهان در منابع قدیم منشور آن دوره به وضوح نیامده است. خوشبختانه در منابع نویافته این حادثه به تفصیل عنوان شده است.

در واقع لشکرشی و تاراج سبزوار به وسیله ملک اسحاق کیانی از بستگان ملک محمود انجام گرفت. نسبت ملک اسحاق با ملک محمود که از این به بعد تا پایان کار این دو او تکرار می شود. در منابع مختلف به گونه ای متفاوت ذکر شده است. ملک اسحاق از خاندان کیانی بود. در عالم آرای نادری او را برادر ملک محمود دانسته

اند. (مروی، ۱۳۶۴ ج ۱/ ۳۸) در دیگر موارد از او به عنوان برادرزاده ملک محمود یاد شده است. (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۲۷) در جایی دیگر از او به عنوان عم زاده ملک محمود نام برده می‌شود. (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۴۰)

اوضاع مشهد در آستانه ورود ملک محمود به این شهر

حذف اسماعیل قلی خان سپهسالار از قدرت

همانطور که گفته شد مقارن با حضور قلیخان در اصفهان اسماعیل خان سپهسالار که قبل از این از طرف شاه سلطان حسین به مشهد رفته بود هنوز ادامه حکومت می‌کرد.

درباره نسب و عملکرد وی علاوه بر مسائل چگونگی حضور وی آورده شده است که: «اسماعیل خان سپهسالار در مشهد مقدس مرد باطل مجهولی بود. با وجود قشون و خزانه و اسباب سپهسالاری که در ایام شاه سلطان حسین به تدارک تسخیر قندهار او را فرستاده بودند، نتوانسته بود که قشون خود را محافظت و جمع‌آوری و خراسان را لاقلاً مشهد مقدس را منتظم دارد» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۵)

پس از کشته شدن فتحعلی خان قاجار به دست ملک محمود، اسماعیل خان در فکر جانشین او بود از این رو علیقلی خان شاملو که در آن زمان بیگلربیگی مرو بود را فراخوانده و او را به این سمت در مشهد منصوب نمود. (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۰)

در این زمان شخصی به نام محمد بیگ [محمدزمان خان ابدالی] از افغانه هرات به جمع‌آوری قوا پرداخته و به مشهد حمله نمود. شهروندان مشهدی که از این حمله به شدت در هراس افتاده بودند دست به دامان سپهسالار شده و از او خواستند تا دستورات لازم برای مبارزه با افغانه را خواستار شدند. سپهسالار که از دستش کاری بر نمی‌آمد تمارض نموده و بیماری‌اش را بهانه کرد. اما علی قلی خان بیگلربیگی علم مقاومت برافراشته و حدود دو ماه که مشهد در محاصره افغانه بود با بستن دروازه‌ها از ورود آنها به شهر جلوگیری کرد و افغانه نیز با بستن راه آذوقه شهروندان را در مضیقه گذاشتند. اما بیگلربیگی با خروج از شهر محاصره را شکسته و جمعی از افغانه را به قتل رسانید. (تاجدار نافر جام، ۱۳۹۳: ۱۰۳)

قدرت یابی باباقدرتی در مشهد و تاثیر ملک محمود در این رویداد

محمد باباقدرتی را از جمله الواط مشهد مقدس می‌دانند. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۶) که در اصل اسمش حاجی محمد بود. (تاجدار نافر جام، ۱۳۹۳: ۲۶) علاوه بر این از او تحت عنوان ملارونقی یا حاجی محمد رونقی نیز یاد شده که به علت سکونت در محله باباقدرتی پس از چندی به این نام خوانده شد. (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۱). البته در منبعی دیگر وی از مردم «کوهپایه ارض اقدس» دانسته شده است. (مروی، ۱۳۶۴: ۳۸) باباقدرتی در مشهد به شجاعت شهره بود.

«به مشهد یکی مرد بی باک بود بجنگ اندران چست و چالاک بود

قوی پنجه درنده مانند گرگ نموده بسی کارهای بزرگ» (تاجدار نافر جام، ۱۳۹۳: ۲۶)

باباقدرتی در ابتدای کار ظاهراً با امین آقا و تقی آقا مذکور هم عقیده «متفق و رفیق» نیز بوده است. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۸) اما پس از چندی در صدد حذف آنها و علیقلی خان افتاد.

بر اساس یک روایت فکر اولیه حمله به علی قلی خان را ملک محمود در ذهن پهلوان انداخت. ملک محمود به او وعده داد که در صورتی که سر بیگلربیگی را به نزدش بفرستد او را به مقامات عالیه خواهد نشانید. پهلوان نیز ضمن قبول این درخواست وعده عملی شدن آن را از طریق قاصد به ملک محمود داد. (تاجدار نافرجام، ۱۳۹۳: ۲۶)

از این رو بود که در ۱۹ فوریه ۱۷۲۳ / ۱۳ جمادی الاول ۱۱۳۵ پهلوان با جمعی از یارانش به طور ناگهان در محل بر سر علی قلی خان که با محرمانش در خلوت بود ریخته و آنها را به قتل رسانیدند. میرزا ابوالحسن صاحب نسق متمول، محمدرضا بیگ ایشک آقاسی باشی و یحیی خان حاکم سرخس از جمله مقتولان بودند. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۶) (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱) در ادامه آنها به پشت بام رفته و سر بیگلربیگی را به مردم نشان داده و تقاره شادبانه سر دادند. (تاجدار نافرجام، ۱۳۹۳: ۲۸). پس از این ماجرا محمد امین آقا و تقی آقا را نیز در خانه شان کشته و جنازه ها را بیرون کشاندند. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۶)

دعوت از ملک محمود برای حضور در مشهد مقدس

درباره علل حضور و دعوت ملک محمود علاوه بر سند ابتدایی که نشان از تحریک باباقدرتی برای کشتن علیقلی خان می داد. خطر حضور افغانه در شرق و غرب مشهد مقدس نیز مزید بر علت گشت به طوری آنها خطر این تهدید را حس کرده و چون خود را ناتوان در برابر هجوم قریب الوقوع آنها می دانستند لاجرم به فکر احضار ملک محمود و سپاهیان کارآمد او افتادند. (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۱)

افغانه هرات او ضاع آشفته مشهد مقدس را ر صد می کردند و قصد حمله داشتند که پهلوان باباقدرتی و دیگر متنفذین با ارسال نام هایی ملک را به مشهد طلبیدند. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۷) گرچه در جایی دیگر علت حضور ملک محمود در مشهد را دستور شاه طهماسب دوم می دانند بر این اساس وقتی طهماسب میرزا از محاصره مشهد اطلاع پیدا کرد به یکی از خان های تحت الحمایه خود متوسل شده و با ارسال هدایایی از وی خواست تا شهر را حفظ کند. «ملک محمود که نام این خان است هدایا را پذیرفت و رهسپار جنگ شد. پس از آزادی مشهد به جای آنکه شهر را به طهماسب میرزا تحویل دهد آنجا را جزو قلمرو خود ساخت» (دوسرسو، ۱۳۹۱: ۲۵۱)

اما آنچه بود علاوه بر تعهداتی که محمود افغان به ملک سیستانی داشت درخواستها و او ضاع مشهد نیز باعث گردید تا ملک عزم آن دیار نماید. از این رو ملک محمود که در این زمان در یزد به سر می برد (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۱) در پاسخ به درخواست شهدی ها نامه ای به این شرح برایشان نگاشت:

«ایزد متعال که خداوند بی شریک و همال است و شاهنشاه ذوالجلال در نخستین ایام ایجاد عالم جهت انتظام بنی نوع آدم، افسر سلطنت و فرمانروایی هفت اقلیم و تمامی ربع مسکون روی زمین را بر سر اعتبار و سر بزرگی اجداد اینجانب که کنایت از کیقباد و کیخسرو و جمشد است گذاشته معزز و مفتخر در جمیع خلائق گردانید. و بعد وقوع نوایب و نزول حوادث هر چند به فحوای کلام قدسی و آیه هدایت کنایی «توت الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء» فرمانروایی تمامی آفاق منتقل به خاندان مختلفه گردیده

لیکن حکوت و ریاست ضلعی از اضلاع عالم متعلق به جد و آبای این احقرالعباد تا ساعت تحریر این مکتوب بوده و هست. از آنجا که آن مقبول درگاه حضرت قادر مطلق و خالق بر حق به ذات خجسته صفات خویش قدم بر سریر سلطنت گذاشته اند و قبل از این دودمان والا کسی فیض اندوز این دولت ظاهر از حصول انوار باطنی که همت بلند شان نظر بر پستی مرتبه آن امور نموده و توجه نفرموده اند، اگر دیده چشم امید از عالم فضل و کرم نگران این الطاف است که در پیش نظر مردم شهر اگر از اسب پیاده گردند و جهت سجده شکر جبین بر خاک نیاز مالیدن و استعلام رکاب سعادت انتساب نمود، موقوف فرموده به عنوان سیر و شکار و در روز ملازمت فدوی راسخ العقیدت توجه به صحرا نمایند. یقین که بلا تکلف اقدام به ادای جمیع مراتب فروتنی و بندگی نموده سعادت پذیر پای بوس والا خواهد گشت» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲)

بنابراین ملک محمود باید قدم به شهری می گذاشت که به دلیل ظلم و ستمی که بابا قدرتی روا می داشت آماده استقبال از یک ناجی بود:

«زجورش خلاق به جان آمدند که در الامان الامان آمدند

به غم مبتلا خلق، کامد نوید که محمودخان، اینک از ره رسید» (تاجدار نافر جام، ۱۳۹۳: ۳۰)

حوادث اواخر عصر صفوی که عمده آن در شرق صورت گرفت منجر به سقوط این دولت گردیده و توانست هرج و مرج ایران را ناشی شده و مانند هر حادثه مشابه پای مدعیان را بازکند. ملک محمود سیستانی که از جایگاه خانوادگی چندصدساله برخوردار بود توانست با قابلیت‌های فردی و هرج و مرج آخر صفوی بدون توجه به تأیید خود از طرف شاه صفوی، منطقه تون و طبس را در واپسین سالهای عصر صفوی مقرر حکومت خود قرار دهد. ترمرد ملک محمود از فرمان شاه مبنی بر عزل خود در بدو امر باعث درگیری‌های فراوان محلی و کشته شدن سرداران صفوی در تون و طبس شد. این می توانست اوضاع متزلزل صفوی را در داخل دچار بحران بیشتری کند. اما نقش وی در دفع گروه‌های غارتگر بلوچ و افغانی باعث ایجاد منطقه ای امن در این محدوده شد. ملک محمود به دلیل نفوذ خود قادر شد که در مسائل مشهد دخالت کرده و سرنگونی سپهسالار به وسیله طرفداران وی انجام گیرد. و خود نیز چندی بعد بر این شهر مسلط گردید. ملک محمود در این مدت توانست دست اندازیهایی شیرخان غازی را قطع کرده و یک رابطه تجاری فی مابین صورت دهد. برخورد قاطع ملک محمود با راهزنان و تادیب ارادل و اوباش مردم تحت نفوذ را که سالها آشفتگی تجربه کرده بودند به نوعی دلگرم کرد. ملک محمود گرچه در ظاهر کمتر از پنج سال در مشهد قدرت را در دست داشت و انتظار می رفت که حداقل برای بیرون راندن افغانه از اصفهان محدوده خودش را گسترش دهد. اما باید توجه کرد که ملک محمود در ابتدا به جنگ نیشابور و بعد با رضاقلی خان فرستاده طهماسب دوم درگیر بود. حملات چریکی نادر و ناتوانی وی در یکسره کردن کار فرصت هر اقدام خارج از مرزهای مشهد و خراسان را از گرفت. از این رو بود که آوازه نادر را از خراسان خارج و ملکه ذهن شاه طهماسب شد بطوریکه در پناه این رقیب توانست مشهد را مسخر و ملک را دستگیر کند.

- استرآبادی، میرزاهدیخان، (۱۳۷۷)، *جهانگشای نادری* به اهتمام سیدعبدالله انوار، تهران: انجمن آثارومفاخر فرهنگی.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۶۶). *دره نادره*، به اهتمام سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی
- اسفزاری، معین الدین محمد زمچی، (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف المدینه الهرات*، با تصحیح و حواشی و تعلیقات محمدکاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اسکندربیک ترکمان (۱۳۸۱)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، زیر نظرایرج افشار، جلد اول و دوم، تهران: امیر کبیر. چاپ سوم.
- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۵۸)، *سفرنامه کرمان و خراسان*، به اهتمام قدرت الله روشنی زعفرانلو، تهران: توس.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۶۳)، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دوره سه جلدی، تهران: دنیای کتاب.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۶۷)، *مراه البلدان*، با تصحیحات و حواشی و فهارس عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۰۱)، *مطلع الشمس*، تهران: بی نا.
- تغلیسی، ژوزف (۱۳۸۸)، *سقوط و زوال صفویان (براساس گزارشهای ژوزف تغلیسی)*، ترجمه شاهین فاضل و شهرام شمسی، شهرضا: شهرام شمسی
- تقوی، قاضی احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ الفی*، به کوشش سید علی آل داود، تهران: کلبه.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۸۳۱)، *تاریخ احوال بتذکره مولانای شیخ محمدعلی حزین*، لندن: بی نام.
- جبلی، عبدالواسع (۱۳۷۸)، *دیوان عبدالواسع جبلی*، به اهتمام و تصحیح و تعلیقات ذبیح الله صفا، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- جعفری نائینی (طرب)، محمد (۱۳۵۲)، *جامع جعفری*، به کوشش ایرج افشار تهران: انجمن آثارملی.
- خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ، (۱۳۷۵)، *سفرنامه خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)*، مترجمان اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه، مشهد: آستان قدس رضوی.
- رئیس الذاکرین دهبانی، غلامعلی، (۱۳۸۸)، *زادسروان سیستان (شرح منشوراحوال طوایف سیستان)*، مشهد: فرهنگ سیستان.